

## **Investigating the Effect of Economic Development on Democracy in the framework of Modernization Theory**

Masoomeh bashirian<sup>\*</sup>, Masoud Nikooghadam<sup>\*\*</sup>

abdollah khoshnoodi<sup>\*\*\*</sup>

### **Abstract**

Examining how economic development affect democracy is one of the most controversial issues in development. This issue can be more important for countries like Iran, which are in the early stages of their economic development. The present study tries to examine the theory of modernization from a new perspective in OPEC countries during the years 2000 to 2018, using the method of principal component analysis and developing a quantitative index for economic development. For this purpose, the variables of per capita income, urbanization rate, Access to education and industrialization have been used. The results of GMM model estimation show that the above variables alone do not have a significant effect on democracy. However, if economic development enters the model using a composite index, the positive and significant effect of economic development on democracy is evident.

**Keywords:** democracy, economic development, Modernization Theory, Generalized method of moments, Principal Component Analysis.

JEL Classification: O14, P16, H11

\* University of Bojnord graduate, master's degree in economics, bashirian73@gmail.com

\*\* Assistant professor of economics, University of Bojnord (Corresponding Author),  
nikooghadam@ub.ac.ir

\*\*\* Assistant professor of economics, University of Bojnord, akhoshnoodi@gmail.com

Date received: 27/01/2021, Date of acceptance: 01/05/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## بررسی اثر توسعه اقتصادی بر دموکراسی در چهارچوب نظریه نوسازی<sup>۱</sup>

معصومه بشیریان\*

مسعود نیکوقدم\*\*، عبدالله خوشنودی\*\*\*

### چکیده

بررسی نحوه اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی، یکی از موضوعات مناقشه‌آمیز در مباحث مربوط به توسعه است. این موضوع برای کشورهای نظیر ایران که در مراحل اولیه توسعه اقتصادی خود قرار دارند، می‌تواند بیشتر حائز اهمیت باشد. پژوهش حاضر با به کارگیری روش تجزیه مؤلفه‌های اصلی و تدوین یک شاخص کمی برای توسعه اقتصادی، تلاش می‌کند تا نظریه نوسازی را از زاویه جدیدی در کشورهای اوپیک طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸ مورد بررسی قرار دهد. برای این منظور، از متغیرهای درآمد سرانه، نرخ شهرنشینی، دسترسی به آموزش، و صنعتی‌شدن استفاده شده است. نتایج حاصل از برآورد الگو با روش گشتاورهای تعمیم‌یافته نشان‌دهنده آن است که متغیرهای فوق‌الذکر به صورت منفرد اثر معنی‌داری بر دموکراسی ندارند. اما در صورتی که توسعه اقتصادی با استفاده از یک شاخص ترکیبی وارد الگو شود، اثر مثبت و معنی‌دار توسعه اقتصادی بر دموکراسی نمود پیدا می‌کند.

\* کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه بجنورد، bashirian73@gmail.com

\*\* استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه بجنورد (نویسنده مسئول)، nikooghadam@ub.ac.ir

\*\*\* استادیار گروه اقتصاد، دانشگاه بجنورد، akhoshnoodi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۱۱

**کلیدواژه‌ها:** دموکراسی، توسعه اقتصادی، نظریه نوسازی، گشاورهای تعمیم‌یافته، تجزیه مؤلفه‌های اصلی.

طبقه‌بندی JEL: O14, P16, H11

## ۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که محور بحث و بررسی بسیاری از اقتصاددانان قرار گرفته، مسئله دموکراسی و راه‌های دستیابی به آن است. همه جوامع کم و بیش به این نتیجه رسیده‌اند که می‌توان در سایه کیفیت حکومت‌داری، به بسیاری از اهداف و برنامه‌های بنیادین از جمله رشد اقتصادی، آموزش، بهداشت، افزایش سرمایه‌گذاری و محفوظ ماندن حق مالکیت معنوی و نیز ارزش‌هایی مثل آزادی، برابری و توانمندی افراد در جامعه دست یافت. امروزه دموکراسی چنان به یک ارزش فراگیر برای جوامع تبدیل شده که گویی بدون آن جهان قادر به ادامه حیات نخواهد بود. البته با وجود رواج دموکراسی در بسیاری از مناطق جهان، هنوز کشورهایی وجود دارند که با حکومت دموکراتیک فاصله زیادی دارند. در قرن بیستم با حرکت گسترده کشورها از رژیم‌های دیکتاتوری به سمت دموکراسی، بسیاری از دانشمندان به دنبال کشف مجموعه عواملی بودند که موجب تقاضا برای دموکراسی می‌شود.

بررسی ارتباط میان رشد و توسعه اقتصادی کشورها با دموکراسی، از دیرباز ذهن اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی را به خود مشغول کرده است. در این زمینه، نظریات مختلفی در ادبیات علم اقتصاد وجود دارد که در میان آنها نحوه تأثیرپذیری دموکراسی از عوامل اقتصادی، یکی از مباحث مناقشه‌آمیز به شمار می‌رود. یکی از اولین و مهم‌ترین نظریات مطرح شده در این خصوص، نظریه نوسازی (Modernization Theory) لیپست (Lipset) (۱۹۵۹) بوده است.

لیپست (۱۹۵۹) معتقد بود که توسعه اقتصادی شرط لازم و ضروری برای تحقق دموکراسی است. مجموعه عواملی که لیپست برای اثبات ادعای خود به کار گرفته بود، شامل ثروت، آموزش، گسترش شهرنشینی و افزایش صنعتی شدن بود. این نظریه بعدها توسط بسیاری از دانشمندان دیگر نیز مورد توجه قرار گرفت و در مطالعات خود، چارچوب کلی نظریه لیپست را تأیید کردند (بارو (Barro)، ۱۹۹۶، ۱۹۹۹؛ بارو و لی (Barro & Lee)،

۱۹۹۳؛ هانتینگتون (Huntington)، ۱۹۹۱؛ اپستین و همکاران (Epstein et al)، ۲۰۰۶؛ گلايسر و همکاران (Glaeser et al.)، ۲۰۰۷؛ لاندراگان و پول (Londregan & Poole)، ۱۹۹۶). طرفداران این نظریه ادعا می‌کنند که با افزایش درآمد و تحصیلات، شهروندان قادر به سازمان‌دهی خود در اتحادیه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و احزاب سیاسی به منظور تأثیرگذاری بیشتر بر سیاست‌های دولت هستند (هانتینگتون، ۱۳۷۳). همچنین افراد از طریق وجود این سازمان‌ها، آموزش کارهای گروهی را فراگرفته و این موضوع، موجب به اشتراک گذاشتن اطلاعات می‌شود. علاوه بر این، افراد مهارت‌های مذاکره سازمان‌یافته برای بحث و استدلال و رقابت بر سر منافع را نیز کسب می‌کنند.

حال اصلی‌ترین سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا توسعه اقتصادی همیشه منجر به دموکراسی می‌شود؟ اگر پاسخ مثبت است پس چرا کشورهای توسعه یافته زیادی وجود دارند که از نعمت دموکراسی بی‌بهره‌اند؟ بر این مبنا بسیاری از محققین نظریه نوسازی را رد کرده‌اند (عجم‌اوغلو و همکاران (Acemoglu et al)، ۲۰۰۸؛ بن‌حیب و همکاران (Benhabib et al) ۲۰۱۳؛ سرولاتی و همکاران (Cervellati et al)، ۲۰۱۴؛ هید و همکاران (Heid & et al) ۲۰۱۲).

پژوهش چيسادزا و بیتنکورت (Chisadza & Bittencourt) (۲۰۱۹) نشان می‌دهد که اگر فقط به درآمد سرانه به‌عنوان شاخصی برای توسعه اقتصادی اکتفا شود، رابطه چندانی با دموکراسی نخواهد داشت. اما اگر یک معیار ترکیبی (Composite Index) برای توسعه اقتصادی مطابق با نظریه نوسازی لیپست (۱۹۵۹) مدنظر قرار گیرد (ثروت، تحصیلات، گسترش شهرنشینی و افزایش صنعتی‌سازی)، توسعه اقتصادی رابطه مثبت و معنی‌داری با دموکراسی خواهد داشت. آنان اظهار داشتند در مناطقی مثل کشورهای جنوب صحرائی آفریقا که درآمد سرانه بسیار پایین است اما سایر جنبه‌های اساسی توسعه اقتصادی مثل آموزش، شهرنشینی و صنعتی‌سازی روبه‌افزایش است، اندازه‌گیری توسعه اقتصادی به‌وسیله درآمد سرانه به اثرات توسعه در این مناطق آسیب وارد می‌کند و نتیجه‌گیری بر مبنای نظریه نوسازی را با مشکل مواجه می‌سازد. این محققان با توجه به شواهد به‌دست آمده پیشنهاد کردند که تأکید بیش از حد بر درآمد سرانه به‌عنوان ابزار کافی برای توسعه اقتصادی، یک تعریف محدود و ناقص به‌دست می‌دهد که ممکن است سایر جنبه‌های لازم برای توسعه را مد نظر نداشته باشد. همچنین آنان معتقدند که علت عمده بی‌نتیجه بودن

اکثر مطالعات انجام شده در ادبیات دموکراسی، غفلت از این موضوع و تأکید صرف بر درآمد سرانه به عنوان یک معیار برای توسعه اقتصادی و تأثیرگذاری آن بر دموکراسی است. براساس آنچه مطرح شد، پژوهش حاضر می‌کوشد برای فرضیه‌ی مطرح شده در مطالعه‌ی چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹)، شواهد تجربی جدیدی ارائه کند. برای این منظور، کشورهای اوپک به عنوان گستره‌ی مکانی تحقیق در نظر گرفته شده و از یک شاخص ترکیبی (شامل متغیرهای درآمد سرانه، تحصیلات، گسترش شهرنشینی و افزایش صنعتی شدن) برای بررسی اثر توسعه اقتصادی در مدل استفاده شده است.

باتوجه به اینکه ایران (به عنوان یکی از کشورهای اصلی عضو اوپک)، یک کشور در حال توسعه بوده که در مراحل اولیه‌ی توسعه اقتصادی خود قرار دارد، بنابراین بررسی نحوه‌ی اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی به عنوان یکی از جنبه‌های اصلاح ساختارهای اجتماعی و سیاسی، ضروری به نظر می‌رسد. چرا که همانطور که می‌دانیم، توسعه اقتصادی مفهومی بسیار فراتر از رشد اقتصادی داشته و اساساً به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن علاوه بر دستیابی به رشد اقتصادی بالاتر، تغییراتی بنیادی در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه رخ می‌دهد. براساس نظریه نوسازی اقتصادی، تحقق دموکراسی با سطح توسعه اقتصادی در ارتباط است و یک کشور، احتمالاً وقتی به دموکراسی دست می‌یابد که مراحل از تکامل اقتصادی را پیموده باشد. بنابراین هدف تحقیق حاضر این است که با توجه به ویژگی‌های مشترک کشورهای عضو اوپک، نحوه‌ی اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی در این کشورها مورد بررسی قرار گرفته و شواهد تجربی جدیدی از نظریه نوسازی ارائه شود.

به منظور دستیابی به اهداف تعریف شده، ادامه مقاله به شرح زیر سامان‌دهی می‌شود: پس از مقدمه، در بخش ادبیات موضوع، مبانی نظری و پیشینه پژوهش مرور شده است. بخش سوم به روش‌شناسی و معرفی متغیرها پرداخته است. ارائه نتایج به دست آمده موضوع بخش چهارم می‌باشد. در نهایت، با جمع‌بندی و ارائه پیشنهادها، پژوهش حاضر خاتمه پیدا می‌کند.

## ۲. ادبیات موضوع

### ۱.۲ مبانی نظری

#### ۱.۱.۲ مفهوم توسعه اقتصادی و تفاوت آن با رشد اقتصادی

توسعه اقتصادی از مفاهیمی است که اغلب با رشد اقتصادی مترادف در نظر گرفته می‌شود. اما، این دو مفهوم تفاوت قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر دارند. رشد اقتصادی شاخص‌های کمی اقتصاد را در بر می‌گیرد. ولی توسعه اقتصادی فرآیندهای پیچیده‌تری را شامل می‌شود. به طوری که به مفاهیمی نظیر تغییر و تحولات اقتصادی قرابت بیشتری دارد. در مورد این مفهوم نیز تعاریف متعددی وجود دارد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶). توسعه اقتصادی به فرآیندی اطلاق می‌شود که در آن تغییراتی بنیادی در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه رخ می‌دهد (روزبهان، ۱۳۷۱).

دورنر (Dornier) (۱۹۷۲) معتقد است، توسعه اقتصادی یعنی گسترش امکانات و پرورش قابلیت بشری که برای جلوگیری از فقر ضرورت دارد. مک لوب (Mac Loop) (۱۹۹۴) عنوان می‌کند: توسعه اقتصادی عبارت است از کاربرد منابع تولیدی به طوری که موجب رشد بالقوه و پیوسته درآمد سرانه در یک جامعه شود. در مجموع می‌توان گفت، توسعه اقتصادی فرآیندی را در بر می‌گیرد که در خلال آن، شالوده‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه دگرگون می‌شود به گونه‌ای که نتیجه چنین دگرگونی و تحولی در مرحله نخست، کاهش نابرابری اقتصادی و تغییراتی در زمینه تولید، توزیع و الگوی مصرف جامعه خواهد بود. بر این مبنا است که اقتصاددانان اعتقاد دارند برای آن‌که توسعه اقتصادی رخ دهد، ضروری است شبکه‌ای پیوسته، دربردارنده مجموعه محصولات و درآمدها، با توجه به منابع و تمام موجودی‌های داخلی و با در نظر گرفتن وابستگی‌های متقابل با دیگر کشورها پدید آورد. لیکن برای دستیابی به نتیجه مذکور و همچنین برای توزیع عادلانه درآمد ملی و بهبود سطح زندگی مردم، باید به استقرار ساختار و نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطبق با شرایط جدید مبادرت ورزید. منطبق شدن رفتارها، نگرش‌ها و نقش‌های اجتماعی نیز باید مد نظر قرار داشته باشند.

توسعه اقتصادی در واقع پیش‌نیاز توسعه اجتماعی و تعالی جامعه به‌عنوان مجموعه‌ای زنده است. اصلاحات اساسی، تبادلات نهادی و دگرگونی‌های طرز تفکر نیز اغلب برای به‌دست آوردن چنین هدفی در ترقی ضروری به نظر می‌رسد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶). می‌یر (Meyer) (۱۹۹۹) توسعه اقتصادی را فرآیندی می‌داند که طی آن درآمد سرانه واقعی کشوری در دوره یک بلندمدت افزایش پیدا می‌کند. او در تعریف ارائه شده تأکید می‌کند که توسعه اقتصادی یک فرآیند است که عملکرد نیروهای به هم پیوسته‌ای را شامل می‌شود. این مهم، باید به‌صورت کلی و مستمر با یکدیگر در ارتباط باشند. او بیان می‌کند:

البته توسعه اقتصادی را نباید به رشد اقتصادی تقلیل داد و علاوه بر رشد باید به عوامل دیگری چون کیفیت زندگی، امید به زندگی، افزایش بهره‌وری، برابری اقتصادی و اجتماعی، کاهش فقر، بهبود نگرش‌ها و عوامل و تکنیک‌های پیشرفته تولید، با توجه به حفظ محیط زیست نیز توجه داشت.

## ۲.۱.۲ دموکراسی

دموکراسی لغتی برگرفته از کلمات یونانی دمو (demos) به معنی مردم، و کراسیا (krato یا cratia) به معنی قدرت (حکومت، حاکمیت) است. دمو، در کاربرد آتنی یا یونانی به معنای جمع روستائیان بوده است، و به این دلیل هر واحد روستایی را در آتن demoi و ساکنان آن را demotai می‌نامیدند. در سده پنجم قبل از میلاد تغییری در معنای دموس پدید آمد و این واژه بر اجتماع همه مردم آتن اطلاق شد که برای اجرای کارهای حکومتی گرد هم می‌آمدند و کنکاش می‌کردند. در این معنی، دموس هر دوی روستائیان و شهریان را در بر می‌گرفت، در ۵۰۹ پیش از میلاد مسیح در نتیجه اصلاحات کلیستن، قانون‌گذار آتنی، اداره جامعه آتن به دست روستائیان افتاد، و از آن پس حکومت آتن را دموکراسیا (demokratia) نامیدند، یعنی حکومت روستائیان و این معنی اندک اندک گسترش یافت تا آنجا که دموکراسی اسم عامی شد برای حکومت‌هایی که به دست مردم اداره می‌شود (عالم، ۱۳۸۶).

دموکراسی در فارسی به معنای مردم‌سالاری یا حکومت مردمان است. بی‌شک، منظور از مردمان تمامی اعضای جامعه است، نه یک بخش یا طبقه خاص و ویژه، در غیر این



صورت، واژه مردمان بی معنی خواهد بود. هم‌چنین، مردم سالاری را نمی‌توان در یک جامعه به یک زمینه ویژه محدود کرد و زمینه‌ای را از سالاری و حکومت مردمان جدا فرض کرد. چون در این صورت، سالاری و حکومت مردمان، نیز معنای خود را از دست خواهد داد، زیرا محدود و ناقص شده است. نظام‌های اجتماعی را که در آن‌ها بخشی از ساختار و موجودیت جامعه چه از دید سیاسی و فرهنگی، چه از دید اقتصادی، خارج از سالاری و حکومت مردمان قرار گیرد، نمی‌توان مردم سالاری، حکومت مردم و دموکراسی خواند (رواسانی، ۱۳۸۶).

به‌طور خلاصه، دموکراسی تاکنون در چند مفهوم به‌کار رفته است: اول، به معنای حکومت اکثریت؛ دوم، به مفهوم حکومت قانون؛ و سوم، به معنای تعدد نخبگان و گروه‌های قدرت. به‌طور کلی مفهوم دموکراسی را می‌توان در چند اصل اساسی خلاصه کرد، که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم؛ آزادی بیان افکار عمومی و اتکا حکومت به آن؛ وجود شیوه‌های مشخص برای بروز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی؛ اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی؛ محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی؛ تکثر و تعدد گروه‌ها و منافع و ارزش‌های اجتماعی؛ امکان بحث عمومی و مبادله آزاد افکار درباره مسائل سیاسی و قدرت‌مندی جامعه مدنی؛ اصل نسبییت اخلاق و ارزش‌ها؛ تساهل در برابر عقاید مختلف و مخالف؛ برابری سیاسی گروه‌های اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت؛ امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به اکثریت از طریق تبلیغ نظرهای گروهی (بشیری، ۱۳۸۸).

### ۳.۱.۲ چهارچوب نظری ارتباط دموکراسی با رشد و توسعه اقتصادی

نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، توجه خاصی به وجود اثر علی از توسعه اقتصادی به دموکراسی داشته‌اند. اولین نظریه در این خصوص به لیپست (۱۹۵۹) تعلق دارد. او این ایده را بسط داد که در کشورهایی که به سطوح بالاتر توسعه اقتصادی دست یافته‌اند، احتمال گذار به دموکراسی در رژیم‌های سیاسی آن‌ها بیشتر است. لیپست (۱۹۵۹) اعتقاد دارد که به‌منظور نیل به دموکراسی، ضروری است از پیش شرط‌های حمایت‌کننده آن اطمینان حاصل کرد. رشد اقتصادی، شهرنشینی، گسترش آموزش و سواد جامعه، ثروت یک طبقه متوسط قوی برای حمایت از حقوق فردی در حوزه عمومی، ویژگی‌های ساختاری را

برای به وجود آمدن دموکراسی در کشورها فراهم می‌آورند. لیست در مطالعه خود با مقایسه جوامع توسعه‌یافته اروپایی و در حال توسعه آمریکای لاتین نشان داد که ارتباط قوی بین GNP و سطح دموکراسی یک جامعه وجود دارد. او این نتیجه را می‌گیرد که توسعه اقتصادی شانس بیشتری را برای به وجود آمدن دموکراسی پایدار فراهم می‌آورد.

بعد از لیست نیز رابطه بین رشد و توسعه اقتصادی و دموکراسی، همواره از موضوعات مهم مورد مطالعه پژوهشگران مختلف بوده است. یکی از مهم‌ترین نظریات جامع در زمینه رشد اقتصادی و دموکراسی، مربوط به پرزورسکی و لیمونگی (Przeworski & Limongi) (۱۹۹۷) است. آن‌ها دو دلیل عمده برای ارتباط بالقوه بین رشد اقتصادی و دموکراسی مطرح می‌کنند: دلیل اول درون‌زایی است. مطابق نظر این پژوهشگران کشوری که دموکراتیک می‌شود، سعی می‌کند از نظر اقتصادی شبیه کشورهای توسعه‌یافته باشد. دلیل دوم، برون‌زایی است که کشورهای دموکراتیک، به‌طور مستقل، سطح رشد و توسعه اقتصادی بالاتری را رقم می‌زنند. آن‌ها معتقد بودند که افزایش و بقای دموکراسی در یک کشور ثروتمند و با رشد اقتصادی بالا، بیشتر است.

به‌طور کلی برای رسیدن به دموکراسی، یک شرط لازم و یک شرط کافی وجود دارد. نخست، باید مردم به لحاظ مالی مستقل از حکومت باشند و دوم اینکه حکومت به لحاظ مالی به مردم وابسته باشد. شرط کافی نیز برخوردار بودن مردم از یک رفاه حداقلی است. چون در صورت پایین بودن رفاه، مردم حکومت را تحمل نمی‌کنند و حکومت برای ایجاد امنیت و برقراری ثبات سیاسی، به سمت دیکتاتوری ترغیب می‌شود. به‌طور کلی، اقتصاددانان معتقدند که برای محقق شدن دموکراسی، سطح حداقلی از درآمد سرانه ضرورت دارد. اقتصاددانانی نظیر دال (Dahl) (۱۹۷۱) معتقدند در بلندمدت رشد اقتصادی به نفع دموکراسی خواهد بود. رشد اقتصادی، موجب از بین رفتن فقر شدید و بهبود سطح زندگی می‌شود که کاهش تضادهای اجتماعی و سیاسی را به دنبال دارد. با توجه به وقایع تاریخی و مبانی نظری اقتصادی، رابطه اقتصاد و دموکراسی، اصلی پذیرفته شده است. اکثر کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) (Organisation for Economic Co-operation and Development) توسعه اقتصادی خود را با نظام‌های سیاسی محدود آغاز کرده‌اند و پس از سپری شدن زمانی طولانی موفق شدند به دموکراسی‌های بالغ تبدیل شوند.

در واقع بعد از مطالعه لیپست (۱۹۵۹)، بسیاری از دانشمندان علوم سیاسی سعی کردند تا به اثبات این فرضیه پردازند که رشد اقتصادی موجب تقاضا برای حقوق سیاسی و دموکراسی می‌شود. براساس این استدلال، رفاه زیاد با ایجاد طبقه متوسط گسترده و از میان برداشتن شکاف‌های اجتماعی، نهادهای دموکراتیک را ارتقا می‌بخشد و تضادهای اجتماعی را تعدیل می‌کند. طرفداران این دیدگاه، بسیاری از مناطق توسعه‌نیافته، عقب‌مانده و یا مستعمره را فاقد آمادگی پذیرش دموکراسی می‌دانند و معتقد بودند که کشورها قبل از ایجاد نهادها و فرآیندهای دموکراسی، نیازمند پیشرفت اقتصادی و اجتماعی قابل ملاحظه و استقلال سیاسی هستند (لفت و یچ، ۱۳۸۹). براساس این دیدگاه، تحقق دموکراسی با سطح توسعه اقتصادی در ارتباط است و یک کشور، احتمالاً وقتی به دموکراسی دست می‌یابد که مراحل از تکامل اقتصادی را پیموده و به سطح معینی از سرانه تولید ناخالص ملی (GDP) رسیده باشد و یا اینکه مردمش به حد معینی از تحصیلات دست یافته باشند. در این حالت، دموکراسی به علت تحولاتی که در آن کشور روی داده است، پدید می‌آید.

با توسعه‌یافتگی هر کشور، ساختار اجتماعی آن پیچیده می‌شود، گروه‌های جدید ظاهر شده و سازماندهی می‌یابند، فرآیندهای کارگری ضرورت همکاری فعال کارکنان را می‌طلبد، و در نتیجه آن، این نظام را دیگر نمی‌توان به نحو کارآمدی از طریق دستوری اداره کرد: جامعه نیز پیچیده است، تغییر فناوری مستقیماً آزادی عمل و اطلاعات خصوصی در اختیار تولیدکنندگان می‌گذارد، جامعه مدنی ظاهر می‌شود و اشکال کنترل دیکتاتوری، کارآمدی خویش را از دست می‌دهند. گروه‌های مختلف از قبیل سرمایه‌داران، کارگران، یا صرفاً جامعه مدنی، ضد نظام دیکتاتوری قیام کرده و باعث سقوط آن می‌شوند.

هانتینگتون (۱۹۹۱) معتقد است عامل اصلی‌ای که در سر برآوردن رژیم‌های دموکراتیک در دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ میلادی که بیشتر کشورها اقتدارگرا بودند اثرگذار بوده، دستیابی به سطوح بالای بهبود اقتصادی بود که به گسترش باسوادی، آموزش و پرورش و شهرنشینی منجر شد و طبقه متوسط را وسعت بخشید و ارزش‌ها و رفتارهای حامی دموکراسی را تقویت کرد.

با این حال بسیاری از اقتصاددانان فایده‌گرا (Utilitarianism)، توسعه اقتصادی را صرفاً رشد در تولیدات ناخالص داخلی تعبیر کرده‌اند و از توجه به سایر جنبه‌های توسعه از قبیل توسعه فرهنگی و اجتماعی غافل مانده‌اند. به همین سبب آنچه که امروزه در ادبیات

دموکراسی برای سنجش توسعه اقتصادی رایج شده است، در نظر داشتن درآمد سرانه به تنهایی است. اما باید در نظر داشت که محدود کردن مفهوم توسعه اقتصادی به درآمد سرانه اشتباه است. امروزه محققان به این نتیجه رسیده‌اند که توسعه مفهومی چندبعدی دارد. سن (Sen) (۱۳۹۴) اقتصاددان نهادگرا معتقد است که مفهوم کامل توسعه بسیار فراتر از انباشت ثروت، رشد درآمد ناخالص ملی و سایر متغیرهای وابسته به درآمد است. وی بیان می‌کند که باید بدون اینکه اهمیت رشد اقتصادی را نادیده بگیریم، بتوانیم بسیار فراتر از آن اندیشه کنیم. نرخ دگرگونی در تولید ناخالص داخلی به تنهایی می‌تواند به جای ثبات سیاسی، به بی‌ثباتی آن بیانجامد. وقتی کشورها نتوانند بین بخش‌های مختلف توسعه (اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی) تعادل را برقرار نمایند، جامعه در حالت عدم‌توازن قرار گرفته و حکومت‌ها با ناستواری روبه‌رو خواهند شد.

#### ۴.۱.۲ نظریه نوسازی اقتصادی

بر اساس نظریه نوسازی، رشد اقتصادی می‌تواند فرآیند دموکراسی را تحت تأثیر قرار دهد. ارتباط بین دموکراسی و رشد اقتصادی، ادبیات گسترده‌ای در علوم سیاسی و اقتصادی دارد. رشد اقتصادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم اقتصادی و مقوله‌ای محوری در توسعه اقتصادی، از حوزه‌های مهم پژوهش در اقتصاد به‌شمار می‌رود. نظریه نوسازی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اواسط ۱۹۶۰ توسعه یافت. مکتب نوسازی را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم دوران بعد از جنگ جهانی دوم تلقی کرد. اولین رویداد، ظهور ایالات متحده به‌عنوان یک ابرقدرت بود. واقعه دوم گسترش جنبش جهانی کمونیسم بود. رویداد سوم، تجزیه امپراطوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود که منجر به ظهور تعداد زیادی از کشورهای ملت‌های جدید در جهان سوم شد (سو، ۱۳۸۶). مکتب نوسازی در بدو پیدایش خود، در تکاپوی ارائه‌ی یک نظریه بود. این مکتب، برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم، از هر دو نظریه تکامل‌گرایی و کارکردگرایی بهره جست. از آن‌جا که نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپای غربی از جامعه سنتی به جامعه نو را در قرن نوزدهم تبیین نماید، بسیاری از پژوهشگران نوسازی به این فکر افتادند که این نظریه می‌تواند، نوسازی کشورهای جهان سوم را نیز توضیح دهد (همان: ۱۲۶).

هوزلیتز (Hauslitz) (۱۹۶۰)، نقش به‌سزایی در نقد اقتصاد و پیشنهاد یک جانشین اجتماعی بازی می‌کرد. او بر تغییرات فرهنگی به‌عنوان پیش‌شرط توسعه اقتصادی تأکید داشت (پیت، ۱۳۸۴). وی اعتقاد داشت که شهر کانون اصلی پیدایش ایده‌های نو و رویه‌های اجتماعی و اقتصادی جدید است. به لحاظ سیاسی هوزلیتز برای افزایش هدایت اقتصادی نوسازان شهری در کشورهایی که پیشرفت نداشته‌اند و به توسعه دست پیدا نکرده‌اند، طرفدار تغییر قدرت سیاسی بود (پیت، ۱۳۸۴). ویژگی دیگری که هوزلیتز (۱۹۶۰) مطرح می‌کند این است که در جوامع توسعه‌یافته، نقش‌ها از لحاظ کارکردی، بیش‌تر تفکیک شده‌اند تا تداخل یافته و مشخص بودن نقش‌ها به ایجاد توسعه کمک می‌کند؛ درحالی‌که تداخل نقش‌ها به توسعه نیافتگی کمک می‌کند.

نوسازی از نظر اقتصادی، به معنای تخصصی کردن فعالیت‌های اقتصادی، نقش‌های حرفه‌ای و رشد بازارها است، از لحاظ حوزه سیاسی، به معنای گسترش دموکراسی و تضعیف نخبگان سستی است، و از لحاظ فرهنگی به معنای رشد تفکیک بین فرهنگ‌های مختلف و نظام‌های ارزشی، عرفی شدن و ظهور روشنفکران جدید است (پیت، ۱۳۸۴). از دیگر رویکردهای جامعه‌شناختی به نوسازی، می‌توان از نظریه اسملسر (Smelser) نام برد که در آن سعی کرده است، مفهوم تمایزات ساختاری را برای مطالعه کشورهای جهان سوم به‌کار گیرد. توسعه از نظر اسملسر، عموماً مشتمل بر تمایزات ساختاری است. اسملسر بیان می‌کند که برای تطبیق و هماهنگ‌سازی ساختارهایی که به تازگی متمایز گشته‌اند، باید نقش‌های جدیدی ایجاد کرد (سو، ۱۳۸۶). به نظر اسملسر توسعه اقتصادی یکی از جنبه‌های تغییر اجتماعی است. وی معتقد است که نوسازی مترادف با توسعه اقتصادی به‌کار می‌رود، ولی دارای مفهومی گسترده‌تر از توسعه اقتصادی است.

لیپست (۱۹۵۹) هنگام تحلیل تأثیر نوسازی بر دموکراسی خاطر نشان می‌کند که نوسازی به‌گونه‌ای نگرش‌های مردم را تغییر می‌دهد که افراد جامعه را به حامیان اصول دموکراتیکی مانند تکثرگرایی سیاسی و کنترل عمومی بر قدرت مبدل می‌سازد. وی در پاسخ به این موضوع که چرا نوسازی علت و منشأ دموکراسی است، بیان می‌کند که اساساً نوسازی به ایجاد باورها و ارزش‌هایی که مناسب دموکراسی هستند، گرایش دارد. لیپست (۱۹۵۹) دریافت که شرایط اجتماعی بر تغییرات سیاسی مانند دموکراتیک شدن

اثر می‌گذارند. این مهم از طریق ایجاد نگرش‌های ذهنی که به‌دنبال تغییرات سیاسی هستند، حاصل می‌شود.

### ۵.۱.۲ الگوی تجربی برای آزمون نظریهٔ نوسازی

چیسادزا و بیتنکورت (Chisadza & Bittencourt) (۲۰۱۹) برای نشان دادن تأثیر توسعه اقتصادی بر دموکراسی و آزمون نظریه لیپست، رابطه زیر را معرفی کرده‌اند.

$$\ln polity_{it} = \alpha_i + \beta_1 \ln polity_{i,t-1} + \beta_2 \ln gdp_{i,t-1} + \beta_3 \ln edu_{i,t-1} + \beta_4 \ln urb_{i,t-1} + \beta_5 \ln indu_{i,t-1} + \mu_{it} \quad (1)$$

که در آن،  $i$  نشان‌دهنده کشور مورد بررسی،  $t$  نشان‌دهنده دوره مورد بررسی،  $\alpha_i$  عرض از مبدأ، و  $\beta_i$  ضرایب مورد برآورد است.  $\ln polity$  نشان‌دهنده لگاریتم متغیر دموکراسی،  $\ln gdp$  نشان‌دهنده لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه (درآمد سرانه)،  $\ln edu$  نشان‌دهنده لگاریتم میزان تحصیلات،  $\ln urb$  نشان‌دهنده لگاریتم درصد جمعیت شهرنشین و  $\ln indu$  نشان‌دهنده لگاریتم میزان انتشار کربن دی‌اکسید (معیاری برای صنعتی‌سازی) است.  $\mu_{it}$  نیز نمایانگر جملات خطا است.

در رابطه با مبانی نظری متغیرهای توضیحی در رابطه (۱) همانطور که در بیان شد، در کشورهایی که جمعیت باسواد بالایی دارند نسبت به کشورهایی که نرخ سواد در آن‌ها پایین است، احتمال ظهور دموکراسی بیشتر است. در واقع تحصیلات، افراد را به تعامل با یک‌دیگر وامی‌دارد و منافع شهروندی را از طریق رأی دادن افزایش می‌دهد که این امر خود حمایت از یک رژیم دموکرات را نسبت به رژیم مستبد افزایش می‌دهد (گلیسر و همکاران، ۲۰۰۷). مطالعات تجربی (به‌طور مثال بوگاریو و همکاران (Bougharriou)، ۲۰۱۹) نشان داده‌اند که کیفیت آموزش می‌تواند نهادهای دموکرات را تعیین کند. مدارس افراد را اجتماعی می‌کند و افزایش مشارکت سیاسی، گونه‌ای از این اجتماعی شدن تلقی می‌شود. هم‌چنین رفتار سیاسی افراد با توجه به سطح سواد آنها متفاوت است، به‌گونه‌ای که فرد کم‌سواد، رفتار سیاسی متمایزی نسبت به افراد تحصیل کرده دارد. افراد با سواد از حقوق خود آگاه هستند و از انتخاب‌های آگاهانه و منطقی‌تری برخوردار هستند. هم‌چنین آموزش، افق نگرش انسان‌ها را گسترده‌تر می‌کند و قدرت تحمل آنان را در مقابل افکار مخالف

بالا می‌برد. آموزش سیاسی مبتنی بر کلاس درس می‌تواند به‌طور قابل توجهی دانش سیاسی را افزایش دهد (یزدانی، ۱۳۹۵). از این رو انتظار بر این است که افزایش آموزش منجر به تقویت عواملی گردد که خود شالوده دموکراسی را پی‌ریزی می‌کند.

هم‌چنین گفته می‌شود که معمولاً مناطق شهرنشین نسبت به مناطق روستایی بیش‌تر توسعه‌یافته هستند و افراد برای داشتن فرصت‌های بهتر به شهرها مهاجرت می‌کنند. از این‌رو گسترش شهرنشینی نشان‌دهنده یک جامعه با طبقه متوسط قوی است که نقش مهمی در حمایت از دموکراسی دارد. لیپست (۱۹۵۹) رشد طبقه متوسط را به‌عنوان یک شرط برای ایجاد جامعه مدنی قوی و ایجاد پیوند بین توسعه اقتصادی و دموکراسی معرفی می‌کند. در عین حال ادبیات تجربی، رابطه میان گسترش طبقه متوسط و دموکراسی را نیز تأیید می‌کنند (قلی‌زاده امیرآباد و همکاران، ۱۳۹۶). بنابراین انتظار می‌رود که گسترش شهرنشینی در بهبود دموکراسی مؤثر باشد.

از سوی دیگر، گسترش صنعتی شدن که به معنای گسترش تولیدات و افزایش حجم فعالیت‌های اقتصادی است، می‌تواند منجر به توسعه دموکراسی شود. این مهم، از طریق افزایش اشتغال، و افزایش درآمد سرانه حاصل می‌شود. همچنین بنا بر فرضیه منحنی زیست‌محیطی کوزنتس (Environmental Kuznets Curve Hypothesis)، کشورها در مراحل اولیه توسعه اقتصادی خود، میزان بالایی از آلودگی و انتشار دی‌اکسید کربن را دارا هستند. بنابراین افزایش میزان آلودگی، نشان‌دهنده افزایش بهره‌وری و گسترش فعالیت‌های اقتصادی است. افزایش فعالیت‌های اقتصادی در کنار افزایش درآمد، منجر به تأثیر شگرفی بر سطح دموکراسی در جوامع می‌شود؛ به گونه‌ای که این دو عامل در کنار هم به‌عنوان یک سکوی پرتاب تلقی می‌شود. پس انتظار بر این است که با افزایش صنعتی‌سازی در جوامع (افزایش انتشار کربن دی‌اکسید به‌عنوان شاخصی از صنعتی‌شدن)، دموکراسی بهبود یابد (چیسادزا و بیتنکورت، ۲۰۱۹).

## ۲.۲ پیشینه پژوهش

روستو (Rustow) (۱۹۷۰) ادعا کرد که کشورهایی مثل آمریکا در سال ۱۸۷۰ و سوئد در سال ۱۸۹۰، بدون پیش‌نیاز توسعه اقتصادی به دموکراسی پایدار دست یافته‌اند. او نتیجه گرفت که دموکراسی، نابرابری‌های اجتماعی را کاهش می‌دهد، تحصیلات و منافع

شهروندی را افزایش می‌دهد، بهره‌وری صنایع را نیز افزایش می‌دهد و این در نهایت باعث تحقق توسعه اقتصادی می‌شود.

بارو (۱۹۹۶) با استفاده از داده‌های پانلی برای دوره زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ نشان داد که رابطه بین دموکراسی و رشد اقتصادی به صورت U معکوس است؛ به گونه‌ای که در سطح پایین دموکراسی رابطه مثبت و در سطوح بالای آن رابطه منفی میان این دو متغیر وجود دارد. وی دریافت که رونق اقتصادی موجب تحریک یا برانگیخته شدن دموکراسی می‌شود و کشورهای که سطح پایینی از توسعه اقتصادی را دارا هستند، در حفظ و ثبات دموکراسی با مشکل مواجه می‌شوند. او نشان داد که درآمد، تحصیلات، شهرنشینی و نرخ امید به زندگی منجر به افزایش تدریجی دموکراسی می‌شود.

کریکائوس (Krieckhaus) (۲۰۰۶) در مقاله‌ای به بررسی رابطه بین دموکراسی و رشد اقتصادی پرداخت. وی با استفاده از داده‌های ترکیبی، برای کشورهای حوزه آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا به این نتیجه رسید که دموکراسی اثر منفی و معنی‌داری بر رشد اقتصادی کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین دارد. اما برای کشورهای آفریقایی، رابطه مثبت و معنی‌داری بین رشد اقتصادی و دموکراسی برقرار است. در ادامه گلایسر و همکاران (Glaiser et al) (۲۰۰۷) دریافتند که ثبات دموکراسی با سطوح بالای آموزش در ارتباط است. همچنین نتایجی که توسط پاپیونا و سیورونیس (Papaioannou & Siourounis) (۲۰۰۸) به دست آمد، نشان داد که احتمال ظهور دموکراسی در جوامع با درآمد و تحصیلات بالا بسیار زیاد است.

با این حال، به عنوان یکی از اصلی‌ترین انتقادات به نظریه نوسازی، می‌توان به مقالات عجم‌اوغلو و همکاران (Acemoglu et al) (۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) اشاره کرد. آنها رابطه معنی‌داری بین درآمد و دموکراسی پیدا نکردند و با کسانی که به این رابطه دست یافتند، به مباحثه پرداختند. آنها مدعی شدند که اکثر مطالعات انجام شده در این زمینه، به مشکل متغیرهای حذف‌شده (Omitted Variables) از مدل کاملاً بی‌اعتنا بوده و ثابت کردند که استفاده از مدل پانل با اثرات ثابت، رویکردی اشتباه است و باید پایداری متغیرها لحاظ شود، از این رو یک مدل پویا (GMM) مناسب خواهد بود. به علاوه آنها با این ایده که آموزش منجر به تأثیرگذاری بر دموکراسی می‌شود، مخالفت کردند اما بارو (۱۹۹۹) و گلایسر و همکاران (۲۰۰۴) رابطه بسیار قوی بین آموزش و دموکراسی پیدا کردند.



درعین حال راک (Rock) (۲۰۰۹) در چارچوب یک مدل پانل به این نتیجه رسید که دموکراسی منجر به افزایش رشد و سرمایه‌گذاری می‌گردد و این فرضیه که دموکراسی منجر به کاهش رشد اقتصادی می‌شود، رد می‌شود.

اینگلهارت و ولزل (Inglehart & Welzel) (۲۰۰۹) با به کارگیری داده‌های ترکیبی نشان دادند طی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۵ در ۹ کشور منتخب، علیت از سمت توسعه اقتصادی به دموکراسی برقرار است و دموکراسی در حضور سطح معینی از توسعه اقتصادی ظهور می‌یابد.

فایاد و همکاران (Fayad & et al) (۲۰۱۲) با استفاده از الگوی پانل پویا دریافتند که در کشورهای جنوب صحرای آفریقا اگر درآمد سرانه متکی به منابع طبیعی نباشد، نظریه نوسازی اعتبار دارد و اما در کشورهای غنی از منابع طبیعی، اتکای درآمد سرانه به آن منابع، مانع از گسترش دموکراسی می‌شود.

چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) با مد نظر قرار دادن نظریه نوسازی، اقدام به بررسی رابطه بین توسعه اقتصادی و دموکراسی برای کشورهای جنوب صحرای آفریقا طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۱۰ کردند. آنها با استفاده از یک رویکرد سیستمی، رابطه مثبت و معنی‌داری بین توسعه اقتصادی (درآمد، تحصیلات، شهرنشینی و صنعتی‌سازی) و دموکراسی در مقایسه با رابطه درآمد-دموکراسی یافتند.

بوگاریو و همکاران (Bougharriou et al) (۲۰۱۹) رابطه‌ی مستقیم و غیرمستقیم بین دموکراسی و رشد اقتصادی را در ۱۸ کشور عربی طی سال‌های ۲۰۱۳ - ۲۰۰۲ بررسی کردند. نتایج نشان داد دموکراسی به‌طور مستقیم اثری بر رشد اقتصادی ندارد. آنها نتیجه گرفتند دموکراسی به‌طور غیرمستقیم از کانال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

عبادی و همکاران (۱۳۹۰) برای پاسخ به این پرسش که آیا دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه خوب است؟ از داده‌های ۱۰۰ کشور و داده‌های پانل برای دوره ۲۰۰۹ - ۱۹۷۰ استفاده کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که رابطه‌ای مثبت و معناداری میان رشد اقتصادی و دموکراسی وجود دارد. از این رو، می‌توان دموکراسی را به مثابه هدف و وسیله توسعه در نظر گرفت.

شنبدی‌نیا (۱۳۹۴) به بررسی رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی در ایران برای سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰ پرداخت. وی از شاخص‌های درآمد سرانه برای سنجش توسعه اقتصادی و از شاخص‌های تعداد احزاب، تعداد مطبوعات و تعداد پست‌های سیاسی در اختیار زنان برای سنجش دموکراسی استفاده کرد. وی با استفاده از یک الگوی خودرگرسیون برداری با وقفه‌های توزیعی (ARDL) (Autoregressive distributed lag) نشان داد که در کوتاه‌مدت، تعداد احزاب دارای تأثیر منفی و معنی‌داری بر درآمد سرانه است و متغیرهای پست سیاسی زنان و تعداد مطبوعات، تأثیر معنی‌داری ندارند. وی بیان کرد که در بلندمدت هیچ‌یک از شاخص‌های دموکراسی تأثیر معنی‌داری بر درآمد سرانه نداشتند. او نتیجه گرفت که رابطه بین دموکراسی و توسعه اقتصادی در ایران بسیار پیچیده است. اگرچه دموکراسی در کوتاه‌مدت رابطه منفی با رشد اقتصادی دارد، اما در بلندمدت نمی‌تواند توسعه اقتصادی را ارتقا بخشد.

یزدانی (۱۳۹۵) به بررسی رابطه بین رشد اقتصادی و دموکراسی با تأکید بر هوش ملی، برای کشورهای منتخب پرداخت. وی با استفاده از یک مدل پانل برای سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۴ نشان داد که رابطه بین توسعه اقتصادی و دموکراسی متأثر از هوش ملی است. به طوری که هوش ملی بالا می‌تواند تا حد زیادی اثر منفی ناشی از ضعف ساختار رژیم سیاسی بر رشد اقتصادی را جبران کند؛ بدین معنی که کشورهایی که از ساختار دموکراتیک ضعیفی برخوردار بوده و درعین حال سطح هوش ملی آن‌ها بالا است، از رشد اقتصادی نسبتاً مناسبی برخوردار هستند. وی از شاخص درآمد سرانه برای توسعه اقتصادی استفاده کرد.

قلی‌زاده امیرآباد (۱۳۹۶) با مدنظر قرار دادن شاخص‌های لیپست (۱۹۵۹) برای توسعه اقتصادی، نشان داد که توانمندسازی زنان در کنار نظریه نوسازی منجر به ارتقای دموکراسی خواهد شد. مجموعه عواملی که وی برای توسعه اقتصادی در نظر داشت شامل، تولید ناخالص داخلی سرانه، تولید ناخالص داخلی در سال اول، تراکم جمعیتی و درصد شهرنشینی بود. او با استفاده از یک مدل پانل پویا رابطه معنی‌داری برای تراکم جمعیتی و درصد شهرنشینی بر متغیر دموکراسی پیدا نکرد. اما نشان داد که تولید ناخالص داخلی اثر مثبت و معنی‌داری بر توسعه دموکراسی دارد.

صادقی و همکاران (۱۳۹۶) به بررسی عوامل اقتصادی موثر بر دموکراسی در کشورهای در حال توسعه با استفاده از رهیافت اقتصادسنجی فضایی (Spatial) طی سال‌های ۲۰۱۴ - ۱۹۹۰ پرداختند. نتایج این مطالعه حاکی از آن است که تجارت خارجی و درآمد سرانه تأثیر مثبت و معنی‌داری بر سطح دموکراسی در کشورهای در حال توسعه داشته است. هم‌چنین مجاورت جغرافیایی تأثیر مثبت و معنی‌داری بر بهبود سطح دموکراسی در کشورهای مورد بررسی دارد و کمک‌های خارجی اثر قابل توجهی بر سطح دموکراسی ندارد.

### ۳. روش‌شناسی، تصریح الگو و معرفی متغیرها

در تحقیق حاضر، برای برآورد الگوی مورد نظر و آزمون فرضیه‌های مطرح شده، از رهیافت گشتاورهای تعمیم‌یافته سیستمی (SYS-GMM) (System Generalized method of moments) استفاده شده است (نرم‌افزارهای مورد استفاده در تحقیق حاضر برای برآورد مدل‌ها، نرم‌افزارهای EViews و Stata می‌باشد). این روش به دو علت ارجحیت دارد:

۱) دموکراسی در طول زمان میل به ثبات بالا داشته و از مقادیر با وقفه‌ی خود تأثیر می‌پذیرد. بنابراین، وارد کردن مقادیر باوقفه‌ی آن امری اجتناب‌ناپذیر است. روش‌های متداول اقتصادسنجی، از برآورد الگویی با این مشخصات ناتوان هستند. این نقص، در تکنیک GMM با معرفی متغیرهای ابزاری حل می‌شود.

۲) اگرچه پژوهش حاضر در پی بررسی اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی است، اما در ادبیات موضوع شواهدی مبنی بر وجود اثرگذاری دموکراسی بر توسعه اقتصادی نیز به چشم می‌خورد. از منظر تجربی نیز اثرگذاری معنی‌دار دموکراسی بر توسعه اقتصادی در مطالعات متعددی (به‌طور مثال؛ بارو (Barro)، ۱۹۹۶ بیتز و همکاران (Bates et al)، ۲۰۱۳ و فسو (Fosu)، ۲۰۱۳) گزارش شده است. بر اساس آنچه ذکر شد، در صورتی که از روش‌های معمول تک معادله‌ای (مانند رگرسیون حداقل مربعات معمولی (Ordinary Least Squares (OLS)) برای بررسی فرضیه‌ی پژوهش استفاده شود، مشکل درون‌زایی قابل اغماض نخواهد بود. از این‌رو، استفاده از روش گشتاورهای تعمیم‌یافته سیستمی (SYS-GMM) (System Generalized method of moments) مشکل مذکور را مرتفع می‌کند (فاریا و همکاران (Faria et al)، ۲۰۱۴).

در پژوهش حاضر به پیروی از چیسادزا و بیتنکورت (Chisadzaa and Bittencourt) (۲۰۱۹)، دو الگو تصریح می‌شود. در الگوی اول، به بررسی اثرگذاری هریک از شاخص‌های ۴ گانه‌ی توسعه اقتصادی بر شاخص دموکراسی (به صورت جداگانه) پرداخته می‌شود. در این الگو، متغیرهای تولید ناخالص داخلی سرانه، انتشار آلاینده‌ی CO<sub>2</sub> (به عنوان شاخصی برای صنعتی شدن)، نرخ شهرنشینی، و نرخ ثبت نام در مدارس ابتدایی (به عنوان شاخصی برای دسترسی به آموزش)، به عنوان متغیرهای توضیحی در نظر گرفته می‌شوند.

$$Polity_{i,t} = \alpha_0 Polity_{i,t-1} + \alpha_1 GDP_{i,t} + \alpha_2 Urban_{i,t} + \alpha_3 CO_{2i,t} + \alpha_4 EDU_{i,t} + \varepsilon_{i,t}$$

(۲)

در رابطه‌ی فوق متغیرها به شرح زیر هستند:

**Polity:** لگاریتم شاخص دموکراسی است و عددی بین ۱۰- و ۱۰+ دارد. به طوری که افزایش آن به مفهوم دستیابی به حکومت دموکراتیک است (منبع: مرکز صلح سیستماتیک).  
**GDP:** لگاریتم تولید ناخالص داخلی سرانه است. این متغیر بر حسب دلار و به قیمت ثابت سال ۲۰۱۰ در نظر گرفته شده است (منبع: داده‌های بانک جهانی).  
**Urban:** نرخ شهرنشینی (منبع: داده‌های بانک جهانی).  
**CO<sub>2</sub>:** نشان‌دهنده‌ی لگاریتم انتشار گاز دی اکسید کربن به نسبت تولید و بر حسب کیلو تن است (منبع: داده‌های بانک جهانی).  
**EDU:** لگاریتم نرخ ناخالص ثبت نام در مدارس ابتدایی است (منبع: داده‌های بانک جهانی).  
**ε:** جزء اخلاص.

با برآورد رابطه‌ی (۲)، اثرگذاری هر یک از شاخص‌های توسعه اقتصادی به صورت جداگانه بر دموکراسی مشخص می‌شود.

در مرحله دوم، از یک شاخص ترکیبی که دربرگیرنده درآمد سرانه، انتشار آلاینده‌ی CO<sub>2</sub> (به عنوان شاخصی برای صنعتی شدن)، نرخ شهرنشینی، و نرخ ثبت نام در مدارس ابتدایی (به عنوان شاخصی برای دسترسی به آموزش) است به منظور سنجش اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی استفاده می‌شود.

$$Polity_{i,t} = \beta_0 + \beta_1 Polity_{i,t-1} + \beta_2 PC_{i,t} + \zeta_{i,t} \quad (3)$$

در رابطه‌ی (۳)، PC شاخص ترکیبی تدوین شده با روش تجزیه مؤلفه‌های اصلی، و  $\zeta_{i,t}$  جزء اخلاص هستند. روش تجزیه مؤلفه‌های اصلی از خانواده بردارهای ویژه است که عمدتاً به‌عنوان یک روش ریاضی برای کاهش حجم داده‌ها به‌کار گرفته می‌شود. این روش، مجموعه متغیرهای اصلی را به مجموعه کوچک‌تری تبدیل می‌کند، بطوریکه این مجموعه کوچک بیش‌ترین پراکندگی موجود در داده‌ها را توجیه می‌نماید. در این روش متغیرهای موجود در یک فضای چندحالتی همبسته به یک مجموعه از مؤلفه‌های غیرهمبسته خلاصه می‌شوند که هر یک از آن‌ها ترکیب خطی از متغیرهای اصلی هستند. مؤلفه‌های غیرهمبسته به‌دست آمده، مؤلفه‌های اصلی یا اساسی نامیده می‌شوند که از بردارهای ویژه ماتریس کوواریانس یا ماتریس همبستگی متغیرهای اصلی بدست می‌آیند. کاربرد مهم روش تجزیه مؤلفه‌های اصلی، کاستن تعداد متغیرها و یافتن ساختار ارتباطی میان متغیرها و در اصل همان دسته‌بندی متغیرها است. یکی از مزیت‌های مهم این روش، از بین بردن هم‌خطی در مدل‌ها به واسطه‌ی تعداد زیاد متغیرهای مؤثر در مدل است.

## ۴. نتایج تجربی تحقیق

### ۱.۴ بررسی پایایی متغیرها

فیلپس و مون (Phillips and Moon) (۱۹۹۹) نشان داده‌اند که در استفاده از داده‌های ترکیبی، وجود ریشه واحد و ناپایایی نگران‌کننده است. به عبارت دیگر، برخلاف داده‌های ترکیبی اقتصاد خرد، در داده‌های اقتصاد کلان که داده‌های مقطعی اندک و مشاهدات زمانی گسترده‌تر هستند، باید پایایی بررسی شود. برای این منظور، آزمون ریشه واحد فیشر (Fisher) (PP) برای متغیرهای پژوهش به‌کار گرفته شد که نتیجه آن در جدول (۱) گزارش شده است. همانطور که در جدول شماره (۱) مشاهده می‌شود، تمامی متغیرها در سطح ناپایا بوده، اما در تفاضل مرتبه اول پایا می‌باشند.

جدول ۱. بررسی پایایی متغیرها  
منبع: محاسبات تحقیق

در تفاضل مرتبه اول			در سطح			
نتیجه	سطح معنی داری	آماره آزمون	نتیجه	سطح معنی داری	آماره آزمون	متغیر
پایا	۰/۰۰	۱۲/۲۷	ناپایا	۰/۱۸	۸/۸۵	Polity
پایا	۰/۰۰	۸۹/۶۹	ناپایا	۱/۰۰	۰/۶۵	CO2
پایا	۰/۰۰	۵۶/۰۰	ناپایا	۱/۰۰	۲/۰۱	GDP
پایا	۰/۰۰	۵۶/۵۶	ناپایا	۰/۱۹	۰/۱۹	Urban
پایا	۰/۰۰	۹۰/۸۲	ناپایا	۰/۹۹	۳/۹۳	EDU
پایا	۰/۰۰	۵۸/۶۸	ناپایا	۱/۰۰	۱/۳۵	PC

نتایج جدول فوق نشان می‌دهد که تمامی متغیرهای مورد استفاده در مدل، پایا از مرتبه یک I(1) هستند. بنابراین، اگر هم‌جمعی در بلندمدت وجود داشته باشد، می‌توان از کاذب‌نبودن رگرسیون اطمینان حاصل کرد. از این‌رو، پس از برآورد دو الگوی معرفی شده در پژوهش، هم‌جمعی در بلندمدت آزمون می‌شود.

#### ۲.۴ تدوین شاخص ترکیبی توسعه اقتصادی

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، در پژوهش حاضر برای تدوین شاخص ترکیبی، از متغیرهای تولید ناخالص داخلی سرانه، انتشار دی‌اکسیدکربن، نرخ شهرنشینی و نرخ ثبت نام مدارس در مقطع ابتدایی استفاده شده است. به‌منظور وزن‌دهی به متغیرها براساس روش مذکور، از مراحمی که مطالعه مرکز تحقیقاتی مشترک کمیسیون اروپا (Joint Research Centre-European Commission) (۲۰۰۸) پیشنهاد کرده، استفاده شده است:

(۱) در مرحله نخست، نظر به متفاوت بودن واحد اندازه‌گیری متغیرها، با به‌کارگیری روش حداقل\_حداکثر، داده‌ها نرمال‌سازی (Normalization) شده‌اند. برای این منظور، از رابطه‌ی (۴) استفاده شده است:

$$Z_{it} = \frac{X_{it} - \text{Min}(X_t)}{\text{Max}(X_t) - \text{Min}(X_t)} \quad (4)$$

در رابطه‌ی فوق،  $X_{it}$  متغیر نام در زمان  $t$  و  $\text{Min}(X_t)$  و  $\text{Max}(X_t)$  به ترتیب حداقل و حداکثر مقدار متغیر مذکور هستند. با به‌کارگیری رابطه‌ی (۴)، مقدار نرمال شده‌ی هر متغیر ( $Z_{it}$ ) عددی بین صفر و یک خواهد بود. هر چه مقدار نرمال شده به یک نزدیک‌تر باشد، مقدار متغیر بیشتر است. با توجه به اینکه هر چه متغیرهای به‌کار گرفته شده در ساخت شاخص بیشتر باشند انتظار می‌رود وضعیت توسعه اقتصادی بهبود یابد، می‌توان گفت هر چه مقدار متغیری به یک نزدیک‌تر باشد، وضعیت توسعه اقتصادی بهتر شده است.

(۲) در مرحله دوم، وزن‌های نرمال شده محاسبه شده‌اند. برای محاسبه وزن‌ها، نخست مقادیر مجذور مؤلفه‌ی اول متغیرها با یکدیگر جمع شده‌اند. سپس، مقدار مجذور مؤلفه اول برای هر متغیر بر این مجموع تقسیم شده است. در صورتی که مقدار ویژه برای مؤلفه دوم بزرگ‌تر از یک باشد، در این فرآیند مقدار مجذور این مؤلفه نیز اضافه می‌شود. این روش تضمین می‌کند مجموع وزن‌ها برابر واحد باشد.

نرمال‌سازی در داده‌ها و وزن‌ها باعث می‌شود شاخص تدوین شده در بازه‌ی [۰ و ۱] قرار داشته باشد. هر چه این شاخص به یک نزدیک‌تر شود، توسعه اقتصادی وضعیت بهتری خواهد داشت.

جدول (۲) ترکیب خطی نرمال شده برای تدوین شاخص ترکیبی را به تفکیک کشورها معرفی می‌کند.

جدول ۲. وزن برآورد شده برای متغیرها در تدوین شاخص  
منبع: محاسبات تحقیق

کشور	تعداد مؤلفه	ترکیب خطی
ایران	۱	$0.28 CO_{2t} + 0.22 GDP_t + 0.28 Urban_t + 0.21 EDU_t$
عربستان	۱	$0.25 CO_{2t} + 0.22 GDP_t + 0.27 Urban_t + 0.26 EDU_t$
کویت	۱	$0.27 CO_{2t} + 0.12 GDP_t + 0.24 Urban_t + 0.36 EDU_t$
ونزوئلا	۲	$0.3 CO_{2t} + 0.24 GDP_t + 0.24 Urban_t + 0.32 EDU_t$
قطر	۱	$0.3 CO_{2t} + 0.27 GDP_t + 0.3 Urban_t + 0.13 EDU_t$
الجزیره	۱	$0.25 CO_{2t} + 0.24 GDP_t + 0.26 Urban_t + 0.25 EDU_t$
نیجریه	۲	$0.37 CO_{2t} + 0.2 GDP_t + 0.2 Urban_t + 0.23 EDU_t$

### ۳.۴ برآورد الگوها

همانطور که در بخش تصریح الگو تشریح شد، در تحقیق حاضر به پیروی از مطالعه‌ی چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) دو الگو برآورد خواهد شد. جدول (۳) برآورد الگویی را نشان می‌دهد که متغیرها به صورت منفرد در مدل لحاظ شده‌اند.

جدول ۳. برآورد الگوی پایه  
منبع: یافته‌های تحقیق

متغیر	ضریب	انحراف معیار	آماره	سطح معنی داری
Polity(-1)	۰/۶۶	۰/۰۵	۱۱/۸۳	۰/۰۰
CO2	-۰/۰۰۱۹	۰/۰۰۰۵۷	-۰/۳۴	۰/۷۴
GDP	۰/۰۴	۰/۰۸	۰/۵۸	۰/۵۶
Urban	-۰/۰۶	۰/۲۲	-۰/۲۹	۰/۷۷
EDU	۰/۰۲	۰/۰۱	۱/۵۱	۰/۱۳

Arellano-Bond test for AR(1) in first differences:  $z = -2.39$   $Pr > z = 0.043$   
 Arellano-Bond test for AR(2) in first differences:  $z = -0.97$   $Pr > z = 0.332$   
 Sargan test of overid. restrictions:  $\chi^2(78) = 90.28$   $Prob > \chi^2 = 0.161$   
 Kao Cointegration:  $t - test (Prob) = -2.6 (00.0)$   
 Adjusted R-squared: 0.48

از آنجایی که در روش پانل پویا وقفه‌ی متغیر وابسته با جمله‌ی اخلاص همبستگی دارد، از وقفه‌ی دوم متغیر وابسته و وقفه‌های سایر متغیرها (در قالب یک فرم بازگشتی) به‌عنوان



ابزار برای وقفه‌ی متغیر وابسته مبتنی بر روش GMM استفاده می‌شود. لذا، این متغیرها در صورتی مناسب‌ترین ابزار هستند که جزء اخلاص دارای همبستگی سریالی نباشد و از یک فرآیند میانگین متحرک از مرتبه‌ی مشخص پیروی کند. از این‌رو، خودهمبستگی جزء اخلاص الگوی برآورد شده مورد بررسی قرار گرفت که نتیجه آن در جدول (۳) ذکر شده است. طبق جدول فوق، در سطح خطای ۵ درصد، خودهمبستگی مرتبه‌ی اول وجود داشته، اما خودهمبستگی مرتبه‌ی دوم وجود ندارد و تخمین زنده‌ها دارای ویژگی سازگاری هستند.

سازگاری تخمین زنده‌های GMM بستگی به معتبر بودن ابزارهای به‌کار رفته نیز دارد. برای آزمون این مهم، از آماره‌ی سارگان استفاده می‌شود. نتیجه این آزمون در جدول (۳) ارائه شده است. بر اساس نتایج حاصل از آزمون سارگان، متغیرهای ابزاری به‌کار گرفته شده در تخمین الگو، از اعتبار لازم برخوردار هستند. یعنی فرضیه‌ی  $H_0$  مبنی بر مشخص بودن معادله، رد نمی‌شود. به عبارت دیگر، هیچ‌گونه ارتباطی میان اجزاء خطا و ابزارهای به‌کار گرفته شده وجود ندارد.

در صورت پایا نبودن متغیرها در سطح، به‌منظور دچار نشدن به رگرسیون کاذب ضروری است پس از برآورد، الگوی هم‌جمعی در بلندمدت بررسی شود. در آزمون هم‌جمعی، فرضیه  $H_0$  بر هم‌جمع نبودن متغیرها در بلندمدت دلالت دارد. با توجه به سطح معنی‌داری در جدول فوق، الگوی برآورد شده در بلندمدت، هم‌جمع است.

نتایج برآورد الگوی پایه نشان می‌دهد هیچ‌کدام از شاخص‌های توسعه اقتصادی به‌صورت انفرادی اثر معنی‌داری بر شاخص در نظر گرفته شده برای دموکراسی نداشته‌اند. پس نمی‌توان انتظار داشت که با بهبود در هر یک از شاخص‌های ۴ گانه توسعه اقتصادی به‌صورت انفرادی (توسعه تک بعدی) با بهبود در وضعیت اقتصادی، فضای سیاسی نیز با گشایش روبه‌رو شود. اگرچه این نتیجه را می‌توان به‌خستگی شدن اثرات مثبت توسعه اقتصادی توسط اثرات منفی نسبت داد، اما در ادامه به پیروی از چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) از شاخص ترکیبی برای سنجش نحوه‌ی اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی استفاده می‌شود. برای این منظور، شاخص تدوین شده به‌عنوان متغیر توضیحی وارد الگو می‌شود. جدول (۴) به برآورد الگوی مذکور اختصاص پیدا کرده است (آزمون Pooling در برابر Panel نشان داد برآورد داده‌های ترکیبی سازگاری بیشتری دارد).

جدول ۴. برآورد الگو با شاخص ترکیبی  
منبع: یافته‌های تحقیق

متغیر	ضریب	انحراف معیار	آماره	سطح معنی داری
Polity(-1)	۰/۹۹	۰/۰۱	۹۸/۸۲	۰/۰۰
PC1	۰/۲	۰/۱	۱/۹۷	۰/۰۴
C	-۰/۱۸	۰/۰۷	-۲/۴۵	۰/۰۱

Arellano-Bond test for AR(1) in first differences:  $z = -2.48$   $Pr > z = 0.038$   
 Arellano-Bond test for AR(2) in first differences:  $z = -0.98$   $Pr > z = 0.329$   
 Sargan test of overid. restrictions:  $\chi^2(36) = 29.30$   $Prob > \chi^2 = 0.778$   
 Kao Cointegration:  $t - test (Prob) = -4.29 (00.0)$   
 Adjusted R-squared: 0.62

نتایج گزارش شده در جدول (۴) نشان می‌دهد که در سطح خطای ۵ درصد، خودهمبستگی مرتبه‌ی اول وجود داشته، اما خودهمبستگی مرتبه‌ی دوم وجود ندارد. براساس نتایج حاصل از آزمون سارگان، متغیرهای ابزاری به‌کار گرفته شده در تخمین الگو از اعتبار لازم برخوردار هستند. بنابراین، هیچ‌گونه ارتباطی میان اجزاء خطا و ابزارهای به‌کار گرفته شده وجود ندارد. نتیجه آزمون کائو نشان می‌دهد الگوی برآورد شده در بلندمدت، هم‌جمع است.

طبق نتایج برآورد الگوی دوم، وقفه‌ی اول شاخص دموکراسی مثبت و معنی‌دار است. به این مفهوم که تجربه‌ی گذشته برای حفظ دموکراسی سودمند است و اهمیت وضعیت نهادی جاری را نشان می‌دهد. این نتیجه، از لحاظ نظری با آنچه پرسن و تابلینی (Persson and Tabellini) (۲۰۰۹) بیان کرده‌اند مطابقت دارد. از منظر تجربی نیز، با نتیجه‌ی مطالعه‌ی چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) هم‌راستا است.

از طرف دیگر، ضریب به‌دست آمده برای شاخص ترکیبی، مقداری مثبت دارد و از لحاظ آماری اختلاف معنی‌داری با صفر دارد. بنابراین در صورتی که توسعه اقتصادی توسط شاخصی ترکیبی لحاظ شود، اثر مثبتی بر دموکراسی خواهد داشت. بنابراین، هرچه توسعه اقتصادی بهبود یابد و از لحاظ عددی شاخص مقداری نزدیک به عدد یک داشته باشد، انتظار می‌رود شاخص دموکراسی به عدد ۱۰ نزدیک شود. به عبارت دیگر، ارتقای وضعیت توسعه اقتصادی، منجر به حرکت از اتوکراسی (یکه سالاری) به دموکراسی (مردم سالاری) می‌شود. نتیجه‌ی مذکور، در راستای مطالعه‌ی چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) است.

## ۵. جمع‌بندی و پیشنهادها

بررسی رابطه میان توسعه اقتصادی و دموکراسی از دیرباز ذهن اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی را به خود مشغول کرده است. در این راستا، نظریات مختلفی در ادبیات علم اقتصاد وجود دارد که در میان آن‌ها نحوه تأثیرپذیری دموکراسی از عوامل اقتصادی، یکی از مباحث مناقشه‌آمیز به‌شمار می‌رود.

پژوهش حاضر، با استفاده از روش گشتاورهای تعمیم‌یافته، نظریه نوسازی را در کشورهای اوپک از زاویه جدیدی مورد بررسی قرار داده است. نتایج نشان می‌دهد در صورتی که درآمد سرانه به صورت منفرد در نظر گرفته شود، توسعه اقتصادی اثر معنی‌داری بر دموکراسی نخواهد داشت. در ادامه، شاخصی که ترکیبی از درآمد سرانه، صنعتی‌شدن (انتشار  $CO_2$ )، نرخ شهرنشینی و نرخ ثبت نام مدارس ابتدایی بود، به‌عنوان توسعه اقتصادی در نظر گرفت شد. نتایج برآورد مدل حاکی از آن است که شاخص ترکیبی توسعه اقتصادی، اثر مثبت و معنی‌داری بر دموکراسی دارد. در نهایت، مشخص شد متغیرها در هر دو الگو در بلندمدت هم‌جمع هستند. بر این اساس، همان‌طور که چیسادزا و بیتنکورت (۲۰۱۹) بیان می‌کنند، می‌توان گفت در مطالعه‌ی رابطه‌ی میان توسعه اقتصادی و دموکراسی، استفاده از متغیرهای منفرد به‌عنوان شاخصی برای توسعه اقتصادی، با نتایج گمراه‌کننده همراه است و ضروری است ابعاد مختلف این پدیده با شاخص‌سازی مدنظر قرار گیرد.

اساساً بررسی نحوه اثرگذاری توسعه اقتصادی بر دموکراسی، یکی از موضوعات مناقشه‌آمیز در مباحث مربوط به توسعه است و این موضوع برای کشورهای نظیر ایران که در مراحل اولیه توسعه اقتصادی خود قرار دارند، می‌تواند بیشتر حائز اهمیت باشد. براساس نتایج به‌دست آمده، پیشنهادهای زیر مطرح می‌شوند: (۱) با توجه به عدم معنی‌داری درآمد سرانه به صورت منفرد، ضروری است سیاست‌گذاران فرآیند توسعه را به صورت چندوجهی (شامل درآمد سرانه، شهرنشینی، آموزش، و صنعتی‌شدن) مدنظر قرار داده و سیاست‌های چندجانبه اتخاذ کنند. (۲) به‌کارگیری سیاست‌های مربوط به توسعه اقتصادی می‌تواند دستیابی به دموکراسی را تسهیل نمایند و در این راستا و مطابق یافته‌های تحقیق حاضر، توجه به شهرنشینی، سطح سواد و تولیدات صنعتی باید بیش‌تر مدنظر قرار گیرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد خانم معصومه بشیریان در دانشگاه بجنورد می‌باشد که با راهنمایی دکتر مسعود نیکوقدم و مشاوره دکتر عبدالله خوشنودی انجام شده است.

## کتاب‌نامه

- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی توسعه. تهران: انتشارات کیهان.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۸). اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم لیبرالیسم و محافظه کاری. تهران: نشر نی.
- پیت، ریچارد و ویک، الین هارت. (۱۳۸۴). نظریه‌های توسعه. ترجمه مصطفی ازکیا و رضا صفری شالی. تهران: نشر لویه.
- سن، آمارتیا. (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه وحید محمودی. تهران: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.
- رواسانی، شاپور. (۱۳۸۶). در باره لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی. اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۲۴۳ و ۲۴۴، ۱۵۳ - ۱۵۰.
- روزبهران، محمود. (۱۳۷۱). مبانی توسعه اقتصادی. تهران: نشر مشعل آزادی.
- سو، آلوین. (۱۳۸۶). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی. ترجمه محمود حبیبی مظاهری. انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی: تهران.
- شنبندی‌نیا، راضیه. (۱۳۹۴). بررسی رابطه دموکراسی و توسعه اقتصادی در ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج.
- صادقی، سیدکمال؛ پورعبدالهان، محسن؛ محمدزاده، پرویز؛ کریمی، زهرا و علی مرادی افشار، پروین. (۱۳۹۶). بررسی عوامل اقتصادی موثر بر دموکراسی در کشورهای در حال توسعه با استفاده از رهیافت اقتصادسنجی فضایی. اقتصاد مقداری (بررسی‌های اقتصادی)، ۱۴(۱)، ۱۴۲ - ۱۱۹.
- عبادی، جعفر؛ متوسلی، محمود؛ نیکونستی، علی و خضرا، نازنین. (۱۳۹۰). آیا دموکراسی برای کشورهای در حال توسعه خوب است؟ فرایند مدیریت توسعه، ۲۴(۴)، ۷۳ - ۵۵.
- عالم، عبدالرحمان. (۱۳۸۶). بنیادهای علم سیاست. تهران: نشر نی.
- قلی‌زاده امیرآباد، محدثه. (۱۳۹۶). تأثیر توانمندسازی زنان بر توسعه دموکراسی (کشورهای منتخب). پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی دانشگاه بجنورد.

بررسی اثر توسعه اقتصادی بر دموکراسی ... (معصومه بشیریان و دیگران) ۵۷

لفت ویچ، آدریان. (۱۳۸۹). دموکراسی و توسعه. ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.

هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۳). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم. ترجمه احمد شمس. تهران: علمی و فرهنگی.

یزدانی، مطهره. (۱۳۹۵). بررسی رابطه بین رشد اقتصادی و دموکراسی با تأکید بر نقش هوش ملی: مطالعه موردی کشورهای منتخب. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بجنورد.

- Acemoglu, D., Johnson, S., Robinson, J. A., & Yared, P. (2008). Income and democracy. *American Economic Review*, 98(3), 808-842
- Barro, R. J., & Lee, J. W. (1993). International comparisons of educational attainment. *Journal of monetary economics*, 32(3), 363-394.
- Barro, R. J. (1996). Democracy and growth. *Journal of economic growth*, 1(1), 1-27.
- Barro, R. J. (1999). Determinants of democracy. *Journal of Political economy*, 107(S6), S158-S183.
- Benhabib, J., Corvalan, A., & Spiegel, M. M. (2013). Income and democracy: Evidence from nonlinear estimations. *Economics Letters*, 118(3), 489-492.
- Bittencourt, M., Van Eyden, R., & Seleteng, M. (2015). Inflation and Economic Growth: Evidence from the Southern African Development Community. *South African Journal of Economics*, 83(3), 411-424.
- Bougharriou, N., Benayed, W., & Gabsi, F. B. (2019). Education and democracy in the Arab world. *Economic Change and Restructuring*, 52(2), 139-155.
- Cervellati, M., Jung, F., Sunde, U., & Vischer, T. (2014). Income and democracy: Comment. *American Economic Review*, 104(2), 707-719.
- Chisadza, C., & Bittencourt, M. (2019). Economic development and democracy: The modernization hypothesis in sub-Saharan Africa. *The Social Science Journal*, 56(2), 243-254.
- Dorner, Peter, (1972). *Land Reform and Economic Development*, Baltimore, Penguin Books, Inc., 1972, 167 pp.
- Epstein, D. L., Bates, R., Goldstone, J., Kristensen, I., & O'Halloran, S. (2006). Democratic transitions. *American journal of political science*, 50(3), 551-569.
- Faria, H. J., Montesinos-Yufa, H. M., & Morales, D. R. (2014). Should the modernization hypothesis survive Acemoglu, Johnson, Robinson and Yared? Some more evidence. *Econ Journal Watch*, 11(1), 17-36.
- Fayad, G., Bates, R. H., & Hoeffler, A. (2012). Income and democracy: Lipset's law inverted. *IMF Working paper series*. WP/ 12/295.

- Glaeser, E. L., Ponzetto, G. A. M., & Shleifer, A. (2007). Why does democracy need education? *Journal of Economic Growth*, 12(2), 77-99.
- Glaeser, E. L., Porta, R. L., Lopez-De-Silanes, F., & Shleifer, A. (2004). Do institutions cause growth? *Journal of Economic Growth*, 9, 271-303.
- Heid, B., Langer, J., & Larch, M. (2012). Income and democracy: Evidence from system GMM estimates. *Economic Letters*, 116(2), 166-169.
- Inglehart, R., & Welzel, C. (2009). How development leads to democracy. *Foreign Affairs*, 88(2), 33-48.
- Kriekhaus, J. (2006). Democracy and economic growth: how regional context influences regime effects. *British Journal of Political Science*, 36(2), 317-340.
- Lipset, S. M. (1959). Some social requisites of democracy: Economic development and political legitimacy. *American political science review*, 53(1), 69-105.
- Londregan, J. B., & Poole, K. T. (1996). Does high income promote democracy?. *World politics*, 49(1), 1-30.
- Papaioannou, E., & Siourounis, G. (2008). Economic and social factors driving the third wave of democratization. *Journal of comparative Economics*, 36(3), 365-387.
- Przeworski, A., & Limongi, F. (1997). Modernization: Theories and facts. *World politics*, 49(2), 155-183.
- Rock, Michael T. (2009). Has Democracy Slowed Growth in Asia?. *World Development*, 37(5), 941-952.
- Rustow, D. A. (1970). Transitions to democracy: Toward a dynamic model. *Comparative politics*, 2(3), 337-363.